



# تفریح از دیدگاه اسلام

گفتاری از شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

## اشاره

پاسخگویی بهنگام و شایسته به دغدغه‌های امروز و فردای جامعه که در چهره پرسش‌های متفاوت از پیش به بروز و ظهور می‌رسد و در کنار و همگام با آن، زدودن پیرایه‌ها از صورت زیبای دینی چون «اسلام» که دارای حقیقتی همه‌زمانی و همه‌مکانی است، رسالت و مسئولیتی است که روحانیت آگاه و علمای ژرف‌نگر در پیشانی جمله تلاش‌ها، فعالیت‌ها و کوشش‌های شبانه‌روزی خود قرار داده‌اند تا از رهگذر آن، به اثبات توانایی «دین» در پاسخگویی اقناع‌برانگیز به جامعه بپردازند و به حضور همه‌جانبه دین در عرصه‌های گوناگون فردی و اجتماعی آن دامن زنند و نشان دهند که «اسلام» به منزله آیینی جاودان و فراتر از هر بازدارنده و مانعی ظاهری، به اشاعه و گسترش روزافزون در همه زمان‌ها و مکان‌ها ادامه می‌دهد و هیچ حد و مرزی را در این راه نمی‌شناسد؛ چرا که همواره به سلاح گران‌سنگ «منطق» در بیان و رفتار و ابزار کارآمد «حکمت» در برخورد و مقابله با اندیشه‌های متضاد و معارض، مجهز است و از رهگذر آن، در پرتو آموزه‌های عقلانی متصل به «وحی» به پیش می‌رود و صخره‌های به ظاهر سخت تعصب و جهل را می‌شکافد و می‌شکند.

شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی که به فرموده امام راحل(ره) به منزله امتی برای ملت به‌شمار می‌آمد، از جمله اندیشمندان و صاحب‌نظرانی است که با نگاهی بهنگام به تحولات و تغییرات اجتماعی و پرسش‌های حاصل از آن، به پاسخگویی مبتنی بر آموزه‌های اصیل دینی می‌پرداخت و در این راه، به شیوه‌های جذاب و متفاوت با گروه‌های مختلف اجتماعی؛ به ویژه جوانان و زنان، سخن می‌گفت و به اقناع مناسب آنها در این مسیر، دست می‌زد. گفتار پیش‌رو، از جمله گفتارهای آن شهید بزرگوار است که در فاصله سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ و در جمع دانش‌آموزان مدرسه رفاه ایراد شده است؛ گفتاری که گویی از دیروز برای امروز و فردای ما بیان شده است و ما را به خواندن و شنیدن فرامی‌خواند:

به استناد برخی از روایات صوفیانه که نمی‌توانند هیچ ارتباط اصیلی با **قرآن کریم** و پیشوایان اسلام داشته باشند، قرن‌های متمادی تفریح کردن، نشاط در زندگی داشتن و امثال اینها را برای یک مسلمان ارزنده نقطه ضعف معرفی می‌کرده‌اند. راه دوری نرویم؛ یاد می‌آید که حدود چهارده - پانزده ساله و در آغاز دوران بلوغ بودم و تحصیلات علوم اسلامی را هم تازه شروع کرده بودم. به حکم آن نشاط و شادابی که انسان در آن سن دارد، پیش یا بعد از مباحثه و پیش یا بعد از درس، دوستان می‌گفتند، می‌خندیدند، و می‌گفتیم و می‌خندیدیم. یکی از رفقا با من هم‌مباحثه بود ولی سن او از من چند سال بیشتر بود و شاید در آن موقع بیست و یکی دو سال داشت. او بازار را رها کرده و به تحصیل علوم اسلامی رو آورده بود و بزرگ‌شده در جلسات مذهبی معمولی، مثل هیئت‌ها بود. وقتی ما می‌خندیدیم ایشان می‌گفت فلانی، حالا که آغاز دوران تحصیل علوم اسلامی است بهتر است که خودمان را عادت بدهیم که نخندیم یا کمتر بخندیم. گفتم، چرا؟ گفت: خب، آیه قرآن است: «فلیضحکوا قليلا و لیبکوا کثیراً (توبه: ۸۲)؛ کم بخندند و زیاد بگریند». در آن موقع که ایشان این آیه و یکی دو حدیث به این مناسبت می‌خواند، من فکر نکردم که بروم مطالعه کنم. آغاز دوران تحصیل بود و آن موقع اصولاً آدم به این فکر نمی‌افتد که هنوز مطالعات و معلوماتش خیلی محدود است. فکر نکردم که بروم مطالعه کنم، ریشه کار را دریاورم تا ببینم این آقا چه منظوری دارد. البته عین این جمله در **قرآن** هست. به او گفتم، بالاخره به من بگو ببینم، آیا خندیدن کار حرامی است یا نه؟ گفت نه، حرام نیست؛ ولی بهتر است یک مسلمان زنده ورزشیده نخندد. گفتم حالا که حرام نیست، من می‌خندم! برای اینکه فطرت من نمی‌تواند این تعلیم را فعلاً بپذیرد و چون تعلیم مربوط به واجب و حرام نیست، باشد تا بعد ببینم چه می‌شود.

چند سالی گذشت. مطلب از خاطر من رفته بود. این مسئله اولین مطلبی بود که من به‌صورت مستقل براساس **قرآن** و کتاب و سنت مطالعه‌ای تحقیقی را درباره‌اش شروع کرده بودم. به مناسبت آن مطلب بنا گذاشتم یک بار **قرآن** را از اول تا آخر با دقت و به‌صورت کتابی که می‌خواهم برای من کتابی علمی باشد، بررسی کنم. تا آن موقع **قرآن** و نیز این آیه را مکرر

خوانده بودم، اما مثل این خواندن‌های معمولی، بی‌توجه از آن گذشته بودم. این بار که بنا داشتم به خاطر بررسی یک مسئله اسلامی **قرآن** را از اول تا آخر با دقت مطالعه کنم، به این آیه رسیدم. دیدم عجب! این آیه در **قرآن** هست، صحیح است، اما مطلب درست در نقطه مقابل آن مطلبی است که آن آقا از آن فهمیده بود. مطلب این است که پیغمبر دستور صادر کرده بود که تمام نیروهای قابل، برای شرکت در مبارزه علیه کفار و مشرکانی که به سرزمین اسلامی هجوم آورده بودند، بسیج شوند. برای یک بسیج عمومی فرمان صادر کرده بودند. عده‌ای با بهانه‌های مختلف از شرکت در این لشکرکشی خودداری و از فرمان بسیج خدا و پیغمبر تخلف کرده بودند. حالا این آیات **قرآن** می‌گوید، لعنت خدا باد بر این کسانی که دیدند پیغمبر با انبوه مسلمان‌ها به میدان نبرد می‌رود، اما باز هم زندگی دوستی، آنها را وادار کرد از فرمان خدا و رسول تخلف کنند و بمانند. لعنت خدا بر آنها باد! محروم باد این گروه از رحمت حق! به دنبال آن و به عنوان یک نفرین می‌گوید: از این پس این گروه نافرمان کم بخندد و زیاد بگرید. این را به عنوان یک کیفر و نفرین بر این گروه نافرمان می‌گوید. به کیفر این تخلف از فرمان خدا و رسول از این پس کم بخندند و زیاد بگریند. خنده در زندگی آنها کم باد و گریه در زندگی آنها فراوان باد!

حالا شما از این آیه چه می‌فهمید؟ می‌فهمید که از دید اسلام زندگی بانشاط، نعمت و رحمت خداست و زندگی توأم با گریه و زاری و ناله، خلاف رحمت و نعمت خداست. خدا در مقام نفرین یا در مقام نکوهش از این تخلف می‌گوید، به کیفر این تخلف، از این پس از نعمت خنده و نشاط فراوان کم‌بهره باشید و همواره گریان و مصیبت‌زده و غمزده زندگی کنید. این نوع استنباط‌های نابجا و تلقین آن به مسلمانان، به اضافه عوامل دیگر، سبب شد که توجه جامعه ما به مسئله تفریح کم باشد.

### وجه نیاز به تفریح

دوست عزیزمان در ضمن صحبتی که در زمینه تفریحات سالم می‌کردند، تفریح را محدود کردند به اینکه آدم تفریح را به این منظور بکند که قوای تازه به دست بیاورد و برای میدان‌های جدی زندگی، تازه‌نفس شود. من می‌خواهم عرض کنم، تا آنجا که من در اسلام در زمینه این

اصولاً تفریح  
یکی از نیازهای  
طبیعی بشر  
است و یک نظام  
اجتماعی و مکتب  
زندگی باید  
برای ارضای این  
خواسته طبیعی  
فکری کند. چه  
کسی می‌تواند  
درباره اسلام  
بگوید اسلام دین  
غم و اندوه و  
گریه و زاری و  
بی‌نشاطی است؟!



مسئله مطالعه کرده‌ام - البته هنوز مطالعات به آن حد نصاب دلخواه نرسیده، گر چه از مطالعات معمولی خیلی وسیع‌تر است - اصولاً تفریح یکی از نیازهای زندگی انسان است. یعنی نه فقط به عنوان تجدید قوا، بلکه اصولاً به عنوان یکی از نیازهای اصلی مطرح است. ملاحظه کنید، انسان غذا می‌خورد. هدف از خوردن غذا از نظر طبیعت این است که بدل ما يتحلل باشد؛ یعنی آن مقدار از کالری و انرژی که بدن مصرف کرده مجدداً از راه خوردن غذا تولید شود. این یک نیاز طبیعی است که هدفش تأمین قوای تحلیل‌رفته است؛ اما یک نیاز طبیعی است نه ارادی. تفریح برای انسان‌ها چنین حالتی دارد؛ یک نیاز طبیعی است نه یک نیاز ارادی. یعنی انسان خودبه‌خود احساس می‌کند وقتی در زندگی آیش بجا باشد، نانش بجا باشد، کارش بجا باشد، خانه‌اش بجا باشد، زن و فرزندش بجا باشد، همه اینها بجا باشد، اصولاً به یک نوع تفریح نیز نیاز دارد. تفریح حاجتی است از حاجات زندگی. خدای آفریدگار طبیعت و نظام طبیعت خواسته است آدمی با احساس احتیاج به

طبیعی است که در این دنیا خداوند نشاط و شادی را با غم همراه قرار داده است. نشاط و شادی خالص در دسترس هیچ کس نیست، ولی در حدودی که قوانین و حق و عدالت اجازه می‌دهد، مردم بالیمان می‌توانند از آن بهره‌مند شوند و متعلق به آنهاست.

تفریح همواره نشاط زنده ماندن و زندگی کردن داشته باشد. بنابراین، می‌خواهم این مسئله را مؤکدتر، جدی‌تر و اصیل‌تر تلقی کنید. اصولاً تفریح یکی از نیازهای طبیعی بشر است و یک نظام اجتماعی و مکتب زندگی باید برای ارضای این خواسته طبیعی فکری کند. چه کسی می‌تواند درباره اسلام بگوید اسلام دین غم و اندوه و گریه و زاری و بی‌نشاطی است؟! در حالی که **قرآن** با صراحت می‌گوید: «قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق، قل هي للذين آمنوا في الحياه الدنيا خالصه يوم القيامه (اعراف: ۳۲)». درست به عکس است. اسلام دین نشاط است. این آیه **قرآن** از محکامات **قرآن** و صریح است. می‌گوید: ای پیغمبر در برابر کسانی که بسیاری از مواهب زندگی را تحریم می‌کردند اعلام کن و بگو چه کسی زینت و آرایش و زیبایی‌هایی را که خداوند از درون طبیعت برای بندگانش بیرون کشیده حرام کرده

است؟ چه کسی روزی‌های پاک، مواهب پاک، مواهبی را که انسان از آنها لذت مشروع و صحیح می‌برد، حرام کرده است؟ بگو این مواهب، این روزی‌های پاک، این زیبایی‌ها، برای مردم بالیمان در همین زندگی دنیا است. در زندگانی جاوید و آخرت هم همین زیبایی‌ها و همین مواهب برای مردم بالیمان است، با یک تفاوت؛ آن تفاوت این است که در این دنیا زیبایی‌ها به زشتی‌ها آمیخته و آلوده است؛ شادی‌ها به غم آلوده و آمیخته است، ولی در دنیای دیگر، در روز رستاخیز، این زیبایی‌ها و مواهب پاک برای مردم بالیمان به صورت خالص وجود دارد.

ملاحظه کنید، اگر انسان بخواهد به عنوان جهان‌بینی اسلامی بگوید اسلام در زمینه لذت و نشاط در زندگی چه نظری دارد و این آیه **قرآن کریم** را جلوی خود بگذارد، چه می‌فهمد؟ می‌فهمد اسلام اصولاً به بهره‌مند شدن از زیبایی‌ها، مواهب زندگی و عوامل نشاط‌آور اهمیت می‌دهد. طبیعی است که در این دنیا خداوند نشاط و شادی را با غم همراه قرار داده است. نشاط و شادی خالص در دسترس هیچ کس نیست، ولی در حدودی که قوانین و حق و عدالت اجازه می‌دهد، مردم بالیمان می‌توانند از آن بهره‌مند شوند و متعلق به آنهاست. «قل هي للذين آمنوا في الحياه الدنيا»؛ مال مردم بالیمان است. ولی به شما مردمی که علاقه به نشاط دارید می‌گوئیم که اگر نشاط خالص در این زندگی دنیا

میسر نیست، در روز رستاخیز، پیش خدا، برای مردم بالیمان پاک‌عمل، این آرزوی دیرین که در این جهان هیچ دستی به او نمی‌رسد، در آن جهان به او می‌رسد، به شرط ایمان و نکوکاری. آیا با چنین مطلبی می‌توان گفت که اسلام نشاط را بی‌ارزش تلقی کرده است؟ بیش از چندصد آیه از **قرآن کریم**، مردم مسلمان را به ایمان و راستی و درستکاری دعوت می‌کند و به آنها می‌گوید اگر در این دنیا روی حساب زندگی کردید، پاک، با عدالت، با پاکی و درستی، با ایمان صحیح، آن وقت به شما بهشت می‌دهیم. مگر صدها آیه **قرآن** مردم بالیمان را به بهشت وعده و نوید نمی‌دهد؟ خب، بهشت چیست؟ تابلویی که **قرآن** از بهشت ترسیم می‌کند، یک زندگی سراسر نشاط و بهره‌مند از تمام زیبایی‌های خالص و پاک را نشان می‌دهد. مگر تابلویی که **قرآن** از بهشت ترسیم می‌کند، غیر از این است؟! باغ‌های زیبای باصفا، پر از انواع میوه‌ها و گل‌ها، بر بستر آن



باغ جوی‌های روان، آب‌های زلال روان، بهترین آب‌های آشامیدنی، بهترین همسران، بهترین پذیرایی‌کنندگان، بهترین تخت‌ها برای آرمیدن و آسایش کردن، زیباترین بسترها از نرمترین و چشم‌گیرترین پارچه‌ها، «فیها ما تشتهیه‌الانفس و تلذالاعین» (زخرف: ۴۱)؛ آنچه چشم‌ها از دیدنش لذت می‌برد (با کلمه لذت)، و آنچه دل می‌خواهد (با کلمه اشتها و شهوت). آیا مذهبی که به مردم باایمان و درستکاری می‌گوید سرانجام پادشاه شما در دنیای جاوید چنین زندگانی است، می‌تواند مذهبی ضدنشاط باشد؟! همین مذهب و کتاب است که می‌گوید این بهره‌مندی‌ها در این زندگی دنیا برای مردم باایمان هست، گرچه خالص نیست؛ مثل همه چیزهای دیگر به طور طبیعی به ناکامی‌ها آغشته است.

### رابطه لذت با نشاط

من واقعاً هنوز نتوانسته‌ام به صورت علمی این را به دست بیاورم که با چه جرتی قرن‌ها به مسلمان‌ها بی‌نشاطی در زندگی را تلقین می‌کردند؟ از بزرگ‌ترین امتیازات اسلام این است که بگوییم: دین، فطرت است. فطرت یعنی چه؟ ارتباط فطرت را با نشاط، در این گفتاری که از مولای متقیان امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) در **نهج البلاغه** نقل شده است بیان می‌کنم.

در **نهج البلاغه** نقل شده که مولا روزی به خانه یکی از دوستانش قدم نهاد. دید خانه وسیعی دارد. به او فرمود: هان! در این دنیا چنین خانه وسیعی می‌خواهی چه کنی؟ آیا در روز قیامت بدین خانه محتاج‌تر نبودی؟ اول امام این مطلب را گفت: بعد برای اینکه آن فرد اشتباه نکند، فرمود: هان، اشتباه نکن! تو با داشتن همین خانه وسیع می‌توانی در همین دنیا آن را برای آخرت به کار بگیری. در آن از مهمانان پذیرایی کنی، صلح رحیم کنی و این خانه را پایگاه اجتماعات برای تلاش در راه حق و عدالت قرار بدهی. دوست امام دید که نه، مطلب آن‌طور که او خیال می‌کرد که امام می‌خواهد به او زاهدمنشی و ترک دنیا تلقین بکند نیست، بلکه می‌خواهد بگوید یادت باشد که خانه فقط برای کامروایی نیست، چیزهای دیگر هم باید باشد. لذا عرض کرد یا علی از تو خواهش می‌کنم این برادر مرا هم نصیحت کن. امام فرمود: موضوع چیست؟ عرض کرد، برادرم لباس‌های پشمینه می‌پوشد؛ خانه را رها کرده و رفته در یک گوشه‌ای، می‌گوید من باید عبادت کنم؛ نه به زنش می‌رسد نه به فرزندش. امام

گفت، به او بگو نزد من بیاید. وقتی آمد، امام به او پرخاش کرد و فرمود: هان! تو چه خیال می‌کنی؟ چه گمانی درباره خدا می‌بری؟ آیا فکر می‌کنی که خدا این همه مواهب را در این دنیا آفریده و حلال کرده ولی بعد از آفریدن و حلال کردن، دلش می‌خواهد ما به آنها پشت پا بزنیم؟ این کار معنی دارد؟

از آنجا که روی مسلمان‌ها همیشه با پیشوایان دین باز بوده و در آن زمان اینگونه رودربایستی‌های موهومی که الآن در جامعه ما حکمفرماست نبود، آن مرد مسلمان واقع‌طلب عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! اگر این‌طور است پس شما چرا این‌گونه زندگی می‌کنید؟ لباس شما از لباس من خیلی خشن‌تر و ساده‌تر است؛ خوراکی از من خیلی ساده‌تر است؛ بی‌اعتنایی‌ات به مواهب زندگی از من خیلی بیشتر است. مولا فرمود، مطلب بر تو اشتباه نشود؛ حساب من از حساب تو جداست. من زمامدار امت اسلام هستم. «ان الله فرض علی ائمه مسلمین، ان یعیشوا معیسه انباهم و کیلا یتبغی بالفقیر فقره» (خطبه ۲۰۳). خدا بر زمامداران امت اسلام واجب کرده است که زندگیشان همسطح بینواترین مسلمانان باشد. مبدا بینوایی، مسلمانی را از راه به در کند. من بر حسب این وظیفه بی‌اعتنایی می‌کنم، اما تو که مقام زمامداری امت را نداری.

ملاحظه می‌کنید، حساب‌ها در جهان‌بینی اسلام کاملاً از هم جدا و مشخص است. مسلمان‌ها باید همواره برای زندگی بهتر - ولی نه برای یک طبقه و یک قشر، بلکه برای عموم - کوشش کنند. این واقعیتی است که در جامعه‌ای که تقسیم ثروت غیرعادلانه است، در جامعه‌ای که گروهی از مردم از همه چیز برخوردارند و اکثریتی از بخور و نمیری هم برخوردار نیستند، تفریح سالم نیز مفهومی ندارد. من حتی مکرر به رفقای «بنیاد رفاه» و دیگران اعلام کردم، سعی کنید برنامه‌هایتان تشریفاتی نباشد؛ در حدود متعارف زندگی باشد. برنامه‌ای باشد قابل تقدیر. من در مورد اقدام «بنیاد رفاه» برای برنامه‌های تفریح سالم عرض می‌کنم، برنامه شما در حقیقت یک هدف روشن‌تر دارد، و آن هدف روشن‌تر را در ادامه بیان می‌کنم.

امروز ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که هیچ انسانی نمی‌تواند به آسانی تحمل کند که تنهاست. احساس تنهایی مشکل است. اگر این آقاپسر حس کرد که تنهاست، همبازی ندارد،

رفیق ندارد، خودبه‌خود و به حکم طبیعت به دنبال رفیق و همبازی می‌رود. اگر توانستی برای او همبازی و رفیقی، لاقلاً متناسب با این مقدار از تعلیم و تربیت اسلامی که ما در یک محیط غیراسلامی می‌توانیم تأمین کنیم، جور کنی، با او همبازی می‌شود؛ و الا می‌رود سراغ یک دوست فاسد.

امیدوارم با همت شما زمینه‌ای فراهم آید که زمین‌ها، باغ‌ها و باشگاه‌هایی در اختیار شما باشد تا به کمک آنها، قشر خودتان را گسترش دهید و با سهل‌ترین شرایط، در اختیار قشرهای محروم جامعه قرار دهید. دوستان علاقه‌مند ما بدانند که خرج کردن در این راه، انفاق فی سبیل‌الله و خرج کردن در راه خداست. ایجاد مدرسه، ایجاد وسیله سرگرمی، ایجاد باشگاه، ایجاد گردشگاه، تنظیم برنامه‌های مسافرتی دسته‌جمعی و امثال اینها، به صورت کوشش مشترک یک قشر هم‌سلیقه و همفکر در راه تأمین آن قسمت از نیازمندیهای زندگی که یک فرد و دو فرد از عهده تأمین آن بر نمی‌آیند، از واجبات قشر شماست. انتظار و امید دارم که در انجام این واجب کوتاهی نکنید.

**قرآن** با صراحت می‌گوید، مردم باایمان، مردان و زنان باایمان، پشت و پناه اجتماعی یکدیگرند. «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض» (توبه: ۷۱). برای اینکه خصلت انسان این است که در جامعه نمی‌تواند تنها زندگی کند. همکاری و تعاون در راه تأمین نیازهای گوناگون اجتماعی، از نیازهای جاری متعارف گرفته تا ایجاد جامعه‌ای که سیاست و اقتصاد و نظام اداری سالم داشته باشد، همه داخل در دایره بعضهم اولیاء بعض است؛ نه تنها برای مردان، بلکه حتی برای خانم‌ها؛ نه تنها برای آقایان و خانم‌ها، بلکه برای بچه‌ها. باید برای پسران و دختران برنامه‌هایی تهیه کرد تا حس نکنند به حکم ایمان و به حکم پایبندی به دین از مواهب زندگی کلاً محروم می‌مانند. احساس این محرومیت خطری بزرگ برای ایده و هدفی است که شما به آن احترام می‌گذارید. امیدوارم با این کوتاه سخن توانسته باشم نظر اسلام را در این زمینه تا حدودی روشن کرده باشم!

### منبع:

- بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید بهشتی

(www.beheshti.org)